

فصل چهارم

ترک - ایل و ایلات

وجه تسمیه کلمه ترک - لغت نامه دهخدا راجع به کلمه ترک چنین می نویسد: ترک نقیض تازیکی^۱ باشد. گویند ترکان از اولاد یافث ابن نوحند (برهان) نام طایفه ای در ترکستان که تاتار و مغول و سایر اتراک از آن طایفه اند و زبان ایشان معین است (انجمن آرا) گروهی از اولاد یافث ابن نوح (ناظم الاطبا) نام قومی منسوب به ترک که مردی بود از فرزندان نوح علیه السلام (غیاث اللغات) اتراک نقیض تازیکی طایفه بزرگی از طوایف انسانی را گویند (ناظم الاطبا) نام ترک بعنوان قومی بدوی نخستین بار در قرن ششم میلادی دیده میشود. در همان قرن ترکان دولتی نیرومند و بدوی تاسیس کردند که از مغولستان و سرحد شمالی چین تا بحر اسود امتداد داشته است. مؤسس حکومت مزبور که چینیان او را "تومن" نامند و در کتیبه های ترکی "بومن" در سال ۵۵۲ در گذشت و برادرش ایستامی که در مغرب فتوحاتی کرده ظاهراً تا سال ۵۷۶ زیسته است.

این دو برادر گویا از آغاز مستقل از یکدیگر حکومت میکردند. چینیان از دولت مزبور بنام امپراطوری ترکان شمال و شرق یاد کرده اند. سلسله های ترک که در ایران دوره اسلامی سلطنت کرده اند: غزنویان ۵۵۵، سلجوقیان ۴۲۹، خوارزمشاهیان ۶۲۸. ترکان قفقاز و ترکستان به شهادت دقیقترین تجسس های تاریخی و بگواهی دانش نژادشناسی خالص ترین ایرانیان و بلکه خود اصل و ریشه تمام نژاد آریائی میباشند.

قائم مقام فراهانی که از وزرای فتحعلی شاه قاجار بود مینویسد: بنا بمسئورات تواریخ ترک بن یافث که با کیومرث هر دو در یک عصر واضع رسم سلطنت بودند از نسل او چهار فرزند بوجود آمد که یکی از آنها بنام فرک قطعه ای از نمک را پیدا کرد و معدن نمک از ترکان کشف شد و مملکت ترک را وسعت داد و خود در محال موسوم به یورسوق و قاراقوم و جبال اوتاق ئیلاق و قشلاق میکرد. بعضی میگویند که او فرزند نوح نبی است و از اولاد او الهجه خان است که مغول و تاتار از او بوجود آمده و از صلب مغول چهار فرزند بودند از جمله قراخان و از او اغوزخان پا بعرضه حیات گذارده و تاتار و مغول اطاعت او را گردن نهادند و نواحی خوارزم و رود جیحون در قبضه تصرف او بود و بر توران و ایران و هندوستان و روم تسلط پیدا کرد و اورتاق و کرتاق را که یورت آبا و اجداد او بود مقرر خلافت قرار داد و اقوام قنقلی و قارسوق و قیچاق و اقاچری از نسل اوست. و اوغوز شش پسر داشت که هر پسر صاحب چهار فرزند بودند و بعد از او گون^۲ که از اولادش بود بتخت نشست و برادر خود آی خان^۳ را قائم مقام و فرزند خویش منگلی خان را ولیعهد نمود و بعد از او تنگیز خان که فرزند ششم اغوز بود بسلطنت رسید و بعد از او اکبر اولادش بنام ایلخان بتخت سلطنت رسید. فرزندان اغوزخان که بیست و چهار نفر بودند بدو دسته پوزق و آچوق تقسیم شدند و اقوام پوزق سه طایفه بودند. یکی طایفه گون خان که دارای چهار شعبه است و شعبه اول آن طایفه گون خان قای است که پسر بزرگ گون خان بوده و از بس در فیصل امور سختی مینمود او را قای میگفتند که یعنی سختی و شدت است و یورت و اولاد او تا عهد ایلخان در دیار هیطل و کنار رود سیحون بوده و در عهد سلطان محمود سلجوقی با او متفق گشته و در حدود مرغاب مقام کردند و اکنون در دشت ترکمان میباشند. از شعبه دوم بای آق است که فرزند دوم گون خان است که در ساحل قرابوران یورت گرفت و

۳ - آی یعنی ماه.

۲ - گون به ترکی یعنی آفتاب.

۱ - کلمه تازیکی را ایلات ترک زبان تاجیک تلفظ میکنند.

چون مرد باعلو همت بود او را بای آت گفتند که آت یعنی اسم است و اکنون آد گویند و بای بمعنی بزرگی و شکوه و مال و نعمت انبوه است و طایفه ای از این قوم بر حسب حکم تیمور به غز و شامات مأمور گشته و مجدداً بدشت گرگان آمده بایل قاجار پیوستند که اکنون شام بیاتی موسومند. این طایفه در عصر صفویه و قاجار خدمانی انجام داده اند و به دو تیره تقسیم شده اند یکی بیات مطلق و دیگری بیات شام یا شام بیاتی که اولی در عراق و آذربایجان و دومی در خراسان از امرای لشکر بوده اند. و شعبه سوم انقراولی گون خان است و در دوره مغول نام و نشانی داشته اند و شعبه چهارم قرااولی که پسر چهارم گون خان است و قرااولی بمعنی خیمه سیاه است زیرا این طایفه همواره در خیمه سیاه زیست میکرده اند و در موکب هلاکوخان لشکری داشته اند و اکنون در ساوجبلاق مسکن کرده اند و این تیره چون عده زیادی نبوده اند بطوایف افشار پیوستند.

ای خان که دوم پسر اغوز است چهار فرزند داشته که هر یک تیره ای تشکیل داده اند. اول یارز که یارشماق (بمعنی برانزنگی است) و دوم دوک آر (بمعنی گردآورنده) و سوم دودورعه (بمعنی ملک گیرنده) که از ترکمانان بوده و اسبان آنها جنس جداگانه اند. و چهارم بایرلی (بمعنی صحرانشین) اکنون در استرآبادند. فرزندان ایلدوز خان چهار نفر بودند. اول اوشر که در اصل اشتقاق ماخوذ از اوشماق است بمعنی پریدن ولیکن در اینجا کنایه از چستی و چالاکی و جلدی و بی باکی است، دال و اولاد او دراوین بوده اند. دوم بیگدلی که اصل آن بیوک دلی مشهور است و ابتدا در جبال اولتای که آنسوی قراقوروم است و قسمتی از این قوم بشامات رفته که مشهور به شاملو شدند ولی باز بایران موعودت نمودند و در دولت صفوی و نادری امرا و اشراف بزرگ داشته اند از آن جمله مصطفی خان که از جانب نادر شاه بسفارت روم مأمور شد و حاجی لطفعلی بیگ آذر بیگدلی که در عهد خود یگانه بود و در فن شعر استاد زمانه و کتابی در ذکر شعرا نگاشته و چون آذر تخلص داشت آتشکده نام نهاد و فرزندش حسینعلی بیگ متخلص به شرر که از مادحان سلاطین قاجار بوده و این طایفه فعلاً در دو ناحیه مردکان نزدیک طهران و مراغه سکنی دارند. سوم قرق (بکسر اول و ثانی و سکون ثالث) یعنی قوی حال که در عهد چنگیز عده ای از آنها داخل مغولستان شده و اینک داخل ترکمانان و خراسان شدند و بقوم اوشیر پیوسته اند و اکنون از شعب افشار محسوب و به قرقلو مشهور میباشند. تا عهد شاه طهماست ثانی نام و نشانی از معاریف این قوم در تاریخ نیست ولیکن در آخر دولت صفوی قهرمانی قادر مانند نادر از این شعبه پیدا شد که از حد موصل تا رود جیحون مسخر کرد و بر هند و سند و روم و روس مظفر گشته احفاد او را ملک برقرار بود تا دولت قاجاریه ظهور کرد. چهارمین قارقین یعنی دهنده آتش که تاریخ آن مجهول است و فرزندان کوچک خان که چهارم پسر اغوز است. از قوم اوجوق چهار نفر بودند اول بایندر که در اصل بای اندر بوده، بای بمعنی بزرگ و با شکوه است و اندر مکان مرتفع مانند پشته و کوه و مجموعاً بمعنی بزرگ بلند قدر و در نواحی مهنه میزیسته اند و بعد در حدود قراباغ و نخجوان منتشر شده اند و بعضی به گروس رفته و اکنون در آن سرزمین سکونت دادند. دوم بیچنه بمعنی ساعی در مهمات امور که فعلاً اسمی از این طایفه نیست و میرزا صادق وقایع نگار مروی در کتاب منتظم ناصری نقل کرده که جماعت اتراک منسوب به اغوزخان پسر ششم ترک بن یافت بن نوح علیه السلام اند و بعضی دیگر از مورخین اتراک را منسوب به قالی خان پسر سوم عیسی ابن اسحق علیه السلام دانسته اند و برخی معتقدند که قالی خان همان عیسی ابن اسحق است زیرا بعد از وقوع طوفان نوح سه پسر که حام و سام و یافت باشد باقی مانده و هریک بعمران ناحیه ای مشغول شده و سام در نواحی که مملکت ایران است همت گماشته و حام در ولایت هندوستان و یافت در ولایت شمال و شمال شرقی یعنی

ترکستان که اولاد او را ترک نامیده اند. اول کسی که بمقام سروری رسید اغوزخان بود که سلاطین ترک بوی منسوب است او ابوالملوک سلاطین ترک محسوب میشود چنانکه کیومرث ابو الملوک عجم بوده. افغانه منسوب به بنی خالدند و اکراد مجتمع از پراکنده و متفرق عرب و عجمند و در اواخر سلطنت محمود غزنوی طایفه سلاجقه که منسوبند به سلجوق بیگ وی بقولی از احفاد افراسیاب است. طوایف ترک بجهت اختلاف بین روسای آنان از آب جیحون عبور نموده در خراسان بادعای سروری سر بر آوردند و نظر به شهادتی که داشتند بر ایران و روم مسلط شدند و پس از مدتها که از قوام افتادند سلاطین خوارزمشاهی و اتابکان عراق و شام و فارس و یزد و کرمان و دیاربکر و آذربایجان که غلام ترک سلاجقه اند حکمرانی داشتند تا در فتنه چنگیز و هلاکوخان مغول عده ای از ترکها را بایران آوردند و در دولت امیر تیمور گورکان هنگامی که بر ولایت روم مسلط شده و ابلدرم بایزیدخان را گرفتار کرده ساکنین دیار شام و حلب و سایر بلاد عرب و آذربایجان را ببلاد ترکستان خواست لهذا بعضی بترکستان آمده و طوایف ازبکیه و ترکان آق قوینلو و قراقوینلو را تشکیل دادند.

در طوایف اتراک شایع و رسم بوده که طایفه خود را باسم بزرگ سلسله مسمی سازند و برای بقای نام جمله را بآن اسم خوانند چنانکه طایفه سلاجقه باسم سلجوق بیگ و اتراک اغوزخان و قالی خان باسم قالی خان جغتائی باسم جغتای خان پسر چنگیزخان و بیگدلی باسم بیگدلی خان و افشار باسم اوشیرخان یکی از پسران یلدوزخان که او پسر چهارم اغوزخان است مشهور گردیده اند. بنا بر آنچه مورخین نوشته اند و از مجموع آنها مستفاد میشود ایل افشار اصلا از اتراک مقیم شمال ایران بوده اند و بواسطه کثرت عدت آنان بنواحی خراسان و شمال غرب و غرب و جنوب غربی و جنوب ایران متفرق شده و باز عده ای از آنها بشمال خراسان مراجعت نموده اند.

ایل و ایلات - ایل، طایفه و قبیله و گروه مخصوصاً مردم چادر نشین را گویند (لغت نامه دهخدا).

زندگی بشر تا موقعی که اصل فلسفه خلقت و منظور غائی و عالی خالق در آن رعایت شود در هر شرایطی لذت بخش است و این اصل مقدس هنگامی میتواند رعایت شده باشد که بشر خود را از هر گونه آلودگی بر کنار داشته و از رفتاری که برخلاف شئون انسانی او که خدای متعال مقرر داشته بر حذر باشد و بتواند خود را در عین اینکه از مواهب خداداد و نعمت های حیات برخوردار میسازد تا آنجا که موجب رضای معبود او بوده و بوسیله پیمبرانش امر شده از شئون نفس و هی حفظ کند.

متأسفانه در اجتماعات بزرگ و در زندگیهای شهر نشینی این تجربه بدست آمده که چه بسا مسائلی که بنام تمدن و در لباس تجدد رواج دارد همین مسائل خود مورث و موجد انحطاط اخلاقی و هادم بنیان اساس انسانی میگردد و همینقدر که عده ای ولو اینکه هر قدر هم قلیل بوده باشد از جاده عفاف و خویبها منحرف شده نفس خو پذیر سایرین را نیز آلوده و ملوث میسازد. بنابراین این حقیقت تلخ را نباید منکر بشویم که چون دنیای امروز بعلت آلودگی باوساخ بنیان بر انداز اصول و مبانی انسانی چهار نعله سیر نزولی اخلاقی و تدنی را می پیماید لذا ناگزیر از آنیم که زندگی ایلی را ستایش کنیم و هر چند که مربوط به اعصار و قرون بعیده و بدویت بوده باشد در یک کلمه "موهبت" خلاصه کنیم زیرا: در زیر همین آسمان کیبود که اینهمه مظاهر فریبنده شهر نشینی قرار دارد قدری هم دورتر از آن در پرتو نور خورشید گیتی فروز و مهتاب عالمتاب و در دامن صحرا و یا دامنه کوهساران سر سبز و خرم و در کنار چشمه هائی صاف و گوارا همراه با زمزمه جویبار و صدای بال پرندگان و در میان گلهای وحشی و انبوه درختان جنگلی و گاهی هم در پناه ابرهای تیره و تار

و در زیر قطره های شفاف باران و بالاخره در آغوش زیباییهای طبیعت عده ای از همین انسانها علی رغم تمام آرایش و پیرایش های شهری و دور از هر گونه رنگ و ریا بنام عشایر و قبایل و ایلات زندگی میکنند که طرز زندگی آنان از لحاظ عرف و عادت و سیر و سفر ئیلاق و قشلاق مختص بخودشان است و در عین حال بهمانگونه که در طول زمان از بدو خلقت همیشه تحولات و تغییراتی وجود داشته که جنگها و زد و خوردها و کشمکش هائی در این میدان تنازع بقا بین مللی و قبایل در ممالک مختلف در نتیجه عوامل سیاسی و غرور و زیاده طلبی ها و یا احیاناً مضایق بوقوع پیوسته این عده مردم که هنوز هم مرور ایام و قرون و اعصار خط بطلان بروی زندگی شیرین و نام آنها نکشیده بنام ایل در اکثر نقاط دنیا عموماً و در کشور ما خصوصاً در نهایت سادگی بزندگی ادامه میدهند. در اینجا منکر این مسئله نیستیم که تحولات و ترقیات بشری از لحاظ پیشرفت فرهنگ و دانش در بین ایلات تأثیر داشته بلکه فوق العاده هم تأثیر کرده منتهی آنچه که مؤثر بوده خصایل خوب است و از بدیها اگر هم اثری کرده باشد در بین خویبها مستحیل و مستهلک است. کسی چه میداند؟ شاید اگر روزی روزگاری دامنه اختراعات و عوامل تمدن کار را بجائی بکشاند که کافه ها و کاباره های سیار بوجود بیاید و اثرات شب نشینی ها و میگساریهای دستجمعی و آزادگی باین معنا که در شهرها برای پسران و دختران و زنان و مردان است به ایلات هم تسری نماید این طفل یک شبه نیز ره صد ساله برود و مردم ایلات هم بقول معروف از پاپ کاتولیک تر بشوند. ولی تا بحال که بحمداله زندگی آنان در چهارچوب چادرنشینی و ئیلاق و قشلاق و دامداری یا کشت و زرع محصور و محدود است و سینمای آنان بجای دیدن وضع چندش آور و مشمئز کننده ستاره های لخت و بی حجب و حیای فیلم ها و جنگلهای سر سبز و کافه و کاباره ای بجز دید و بازدید های ساده فامیلی و پذیرائی با دوغ صحیح النسب ندارند. باید باین چنین زندگی هزارها بار آفرین گفت و از خدا مسئلت نمود که نه تنها این صفا و صمیمیت و عرق و حمیت و مردی و مردانگی و عفاف و ایمان را از ایلات و عشایر نگیرد بلکه سهمی هم از اینهمه اخلاق انسانی نصیب بعضی از شهرنشینان بی بند و بار نماید و البته نباید این موضوع حمل بر این مسئله شود که در شهرها روح عشایری و سلحشوری وجود ندارد و به یکباره صفا و صمیمیت از میان شهری ها رخت بر بسته. فقط میبایستی باین نکته توجه داشت که دامنه بی بند و باریهای موجود بیش از این سرایت نکند و وسیع نشود و اگر این نکته مورد تصور قرار نگیرد که عنوان مطالب بالا از عقیده ای خرافی و فکری فناتیک ناشی میگردد استدعا بر این است که زعمای قوم بمعنویات بیشتر توجه فرمایند تا در عین اینکه عشایر و ایلات هم بزندگی شهر نشینی ترغیت خواهند شد و آنها را از زندگی خانه بدوشی رهائی بخشیده اند قانون سیر تکامل بشری نیز رعایت شده باشد و شهر نشینها هم که احتمالاً اکثریت آنان از اینهمه بی بند و باریها رنج میبرند آرزوی زندگی قرون وسطائی را بدل راه ندهند. باری همانطوریکه گفته شد ایل و طایفه و گروه و قبیله و عشیره مخصوصاً مردم چادر نشینی را گویند که از زمانهای بسیار قدیم در کشور ایران و میهن عزیز ما بسیار بوده و در حفظ حدود و ثغور آن سهم بسزائی داشته و صفحات زرین تاریخ مشحون از فداکاریها و جانبازیهای آنان میباشد که از آنجمله اند ایلات افشار، شاهسون، بختیاری، قشقائی، قاجار، کرد، لر، عرب، ممسنی، دشمن زیاری، دشتی، دشتستان، تنگستان، بهارلو، اینانلو، ابیوردی، باصری، نفر، بویر احمدی، بوچاقچی و مانند اینها که فعلاً مورد بحث ما ایل افشار و ابیوردی است.